

همیشه با مردم

ویژه نامه همایش «جهاد دائمی به سبک ولی»

گرامیداشت پنجاهمین سالگرد امداد جهادی روحانیون و مردم انقلابی به زلزله زدگان گناباد و فردوس (شهریور ۱۴۷)



رسالت دشوار در کنار مردمان داغدار

۲

پایگاه امدادی روحانیت

۳

روحانیت در خدمت انسان‌ها

۴

رسالت دشوار در کنار مردمان داغدار

روایت ناشنیده دکتر علی شریعتی از صبح روز نهم شهریور ۱۳۴۷، روزی که زمین زیر پای خراسان لرزید

محمد کاملان: ساعت دو و نیم بعد از ظهر بود، آفتاب ظهر تابستان به دشت‌های وسیع خراسان می‌تابید. روستاییان در خانه‌های خشت و گلی استراحت می‌کردند که فاجعه بزرگی اتفاق افتاد. این فاجعه زلزله بود. زلزله‌ای که ده‌ها شهر و روستا را ویران کرده است. مرکز زلزله کاکخ گناباد گزارش شده است. در کاکخ اثری از زندگی برجای نمانده است. از بعد از ظهر دیروز تا ظهر امروز زلزله پشت زلزله شهرها و روستاهای شرق و مرکز خراسان را می‌لرزاند. در چند نقطه از قراء اطراف گناباد و کاکخ شدت زلزله به حدی بوده است که زمین شکاف برداشته است...» این چند خط روایت صبح روز دهم شهریور ۱۳۴۷ است به قلم خبرنگار روزنامه اطلاعات. حالا اما ۵۰ سال از زلزله کاکخ و فردوس گذشته است؛ زلزله‌ای که به قدر بازماندگانش روایت‌های ناشنیده دارد. به علاوه کم هم نبوده‌اند چهره‌هایی که روایت خود را مکتوب کرده و از پس سالیان از آن چه در این زلزله دیده و شنیده‌اند، روایت کرده‌اند. در این میان اما، شاید روایت زنده‌یاد دکتر علی شریعتی یکی از روایت‌های جذاب این واقعه باشد؛ روایتی که همچون دیگر بازمانده‌های قلم این چهره خراسانی، روان و جذاب نگاشته شده و خواننده را از گذر این سال‌ها به ۹ و ۱۰ شهریور ۴۷ می‌برد.



زنده باشند، اما کار این‌ها باعث خجالت ما است، زنده به گور مانند بچه‌هایم، نوهام و نو عروس‌م را زیر این خاک‌ها تحمل کردن آسان‌تر از این است که ببینم باعث زحمت این آقایان شده‌ام. پیرمرد دست از کار شگفتش کشید. عمداً دست کشید، خدا می‌داند با چه سختی؟ چه فشاری را برای دست کشیدن از این کار در جان مشتعل خویش تحمل می‌کرد؟ دست از کار کلویین خاک به امید بیرون کشیدن فرزندانش کشید تا بتواند ما را وادار کند که دست بکشیم، بیاسائیم. می‌دانست تا او، با آن حال پنجه در خاک می‌کشد و با انگشتان پژمردهٔ ضعیفش با این کوه بی‌رحم عبوس می‌جنگد ما نمی‌توانیم دعوتش را قبول کنیم. اکنون نوبت او است که ایثار ما را جبران کند، تلافی کند، برای این کار، خودش از کارش چشم پوشید و با اصرار از ما خواست که رها کنیم، بیش از این ما را شرمند نکند!

رو به زنش کرد: برخیز، برخیز، حالا ول کن، پاشو برو یک میوه‌ای برای این آقایون بیار میل کنند!

میوه؟ قنات‌ها سیل افتاده، آب خوردن نیست، مزرعه را سیل برده و شسته، خانه‌ها گور همهٔ ساکنانش شده و همهٔ اثاثه، همهٔ آذوقه، حتی یک تکه نان در همه آبادی نیست. آن‌ها را که زلزله بلعیده، آوار کشته و می‌کشد و آن‌ها را که بیرون مانده‌اند، گرسنگی و تشنگی. یک قرص نان چند انسان را از مرگ حتمی نجات می‌دهد. اما پیرمرد برای زنش توضیح می‌دهد از صحرا که آمدم یک خربزه با خودم آورده بودم. آنجا، آن گوشه، در یک کهنه پیچیده‌ام با یک تنگ سفالی که نصفه آب دارد، بیخ آن درخت (که وقتی درختی وسط صحن حیاط بوده است و اکنون؟!، برو بیار، پاره کنیم، آقایان میل کنند، خیلی تشنه شدند، هوا خیلی داغ است، شما خیلی خسته شدید، باید ببخشید.

مادیر نمی‌توانیم از شما آقایان پذیرایی کنیم، باید ببخشید (و بغض اینجای می‌ترکد، دیگر نمی‌تواند خود را حفظ کند، زار و ضعیف می‌گردد). کار ما را ببین که چقدر دشوار است! نمی‌دانیم باید چکار کنیم؟ نمی‌دانیم باید چگونه باشیم. از بودن خویش رنج می‌بریم. این مرد ما را خرد کرده است، در زیر ضربه‌های نیرومندش از حقارت خویش شرمگینیم.



سال ۱۳۴۷ بود، اواخر تابستان که زلزله‌ای جنوب خراسان را در هم کوفت که هنوز هم کسی نمی‌داند چند هزار انسان را زمین بلعید و زنده به‌گور کرد، ده هزار؟ پانزده هزار؟ کسی چه می‌داند؟ زنده‌شان به حساب نمی‌آمد، از حساب مرده‌شان می‌پرسی؟ هیأتی از دانشجویان و چند استاد برای بررسی و ارزیابی دامنهٔ فاجعه، اوضاع و احوال و کمیت و کیفیت کمک‌هایی که می‌توان رساند به محل رفتند، محل؟ منطقه را از گناباد تا قاین و بیرجند این جمع برای تهیهٔ یک گزارش رفته بودند، جز یک خودکار و چند ورق کاغذ چیزی همراه نداشتند. در مسیر خویش، از این ده به آن ده... ده؟ آواری از خاک بر سر صدها و هزاره مرده و زنده و نیمه جان. به توده‌ای از خانه‌های گلی که اکنون گور ساکنانشان شده می‌رسند. در آن محشر هولناکی که جمعی بر سر کامیون‌های کمک ریخته‌اند و جمعی جنون گرفته سر به صحرا نهاده‌اند یا ضجه می‌زنند و از هر گوشه جنازه بیرون می‌کشند و از هر سو، نیمه جانی در هم کوفته را می‌برند، گاه، اینجا و آنجا، مردی یا زنی ناگهان بر روی پیرانه‌ای که تمامی ایل و تبارش و هستی‌اش را فرو خورده، تنها مانده است، ساکت و با چهره‌ای آرام نشسته و بر خاک خیره مانده، مبهوت! عظمت فاجعه چندان است که در فهمیدن وی نمی‌تواند. قادر نیست حس کند. برخی به راستی عقیده داشتند که دنیا به آخر رسیده است، قیامت شده است، این محشر است. زمین دهان باز کرده و از دل آن سیل عظیمی بیرون جسته بود و تا قنات‌ها و مزارعشان را که زلزله دیگر قادر نبود بلعد یا با خاک یکسان کند، در هم ریزد و بروید و ببرد.

در چنین محشری از وحشت و شیون و مرگ، دیدیم که بر روی آواری، زن و مردی هر دو سال‌خورده و از پیری و فقر و فاجعه چروکیده و خشکیده و زولیده، در درون می‌گریند و با همه فشاری که برای طاقت آوردن بر خود تحمیل می‌کنند، شانه‌هاشان به شدت می‌لرزد و پشت دست‌های خاک آلوده‌شان از اشک برقی می‌زند و با حرص جنون‌آمیزی پنجه در خاک می‌برند و با شتابی غیظ آمیز می‌کاوند. لحظه‌ای بدان‌ها و کار شگفتشان خیره ماندیم، به گمانمان که چیزی گم کرده‌اند و می‌جویند، یا اثاثهٔ خانه‌شان را که در زیر خاک مانده می‌کوشند تا بیرون آرند.

-بابا جان! مادر جان! شما اینجا چکار می‌کنید؟ کمک نمی‌خواهید؟ -ایین خائنه ما بود، من در صحرا بودم و زعفران جمع می‌کردم، والد‌ه‌شان (ضمیری که دیگر مرجعی ندارد، مرجعش جمعی‌اند که در زیر همین خاک پنهان‌اند)، آمده بود بیرون که وضو بگیرد، یک مرتبه، دنیا کن فیکون شد! همه‌شان همین زیرند. بچه‌هام، دو تا عروس‌م، نوهام و... همه‌شان، شاید هنوز زنده باشند، ببلی، کلنگی، چیزی نیست که این خاک‌ها را برداریم، کسی کمک نمی‌کند، کسی نیست. پیرزن که دیگر نتوانست صبور بماند، بغضش ترکید، هرچه تلاش می‌کرد که به کارش ادامه دهد نتوانست، دست‌هاش از او فرمان نمی‌بردند. انگشت‌هاش به خاک نمی‌گرفت و پیشانی‌اش را بر پشت دست‌ها نهاد و بر زمین خم شد و بر خاک فشرد. پیرمرد، همچنان که با زحمت بسیار این کلمات را از جانش بر می‌کشید و بیرون می‌ریخت، به کارش ادامه می‌داد، کاری نومیدانه و رقت‌بار. این انگشت‌های لاغر ناتوان

پتو ندادند، چند تا فحش هم دادند!

موقع زلزله من مشهود بودم. خیرش که پیچید، مقام معظم رهبری و جمعی از طلاب گفتند: باید برویم به امداد. تقریباً تکلیف کردند که تو هم بیا برویم. سوار ماشینی شدیم و دور فلکه حرم مردم را ترغیب می‌کردیم که به زلزله‌زده‌ها کمک کنند. بعد از اذان مغرب رسیدیم فردوس. همانجا وسط باغی منزل کردیم. مقام معظم رهبری به یکی از دوستان گفتند که از شیر و خورشید بخواید چند تا پتو به ما بدهند تا فردا صبح که وسایل ما برسد. ایشان رفته بود و فاصله‌ای نشد که برگشت. با تقریباً حالت مایوسی آمد. معلوم شد پتو که ندادند، چند تا فحش هم داده‌اند. نتیجه اینکه همان‌جا منزل کردیم و ماندیم تا وسایل آمد و تقسیمشان کردیم.

از خاطرات جناب آقای واحدیان

شیر و خورشید جلوی روحانیت کم آورد!

بعد از زلزله هیچ کس نبود که داد مردم برسد. هر کس باید آن وقت گلیم خودش را از آب می‌کشید. ولی یک روز که گذشت، خبر رسید که گروهی از روحانیون برای امداد و نجات آمده‌اند. همه مردم خوشحال شدند. این گروه را آقای خنامه‌ای سرپرستی می‌کرد. این گروه شصت هفتاد نفری می‌شدند و با ماشین‌هایی مملو از خوراکی‌ها وارد شهر شدند. کم‌کم هم این گروه شد مرکزی برای تمام گرفتاری‌های مردم. هر مشکلی که داشتند به این مرکز می‌آمدند. کسی هم نمی‌دانست که این‌ها به چه شکلی برنامه‌ریزی کرده‌اند که روزانه ده‌ها کامیون خوراکی، اجناس و امکانات برای مردم می‌آوردند. اصلاً شیر و خورشید حیرت کرده بود از کار این‌ها.

از خاطرات حسین علیمردانی

پایگاه امدادی روحانیت

روایتی از حضور آیت‌الله خامنه‌ای و جمعی از روحانیون مشهد در کمک‌رسانی به مردم زلزله زده خراسان

نهم و دهم شهریور مصادف است با سالگرد زلزله کاکخ و فردوس در سال ۱۳۴۷؛ حادثه‌ای که با وجود گذشت نیم قرن هنوز یاد هولناک آن میان در اذهان مردمان آن دیار باقی است. در این میان اما، آنچه این حادثه را مانند برخی دیگر از بلایای طبیعی آن سال‌ها در اذهان بسیاری ماندگار کرده، حضور و امدادرسانی جمعی از روحانیون و فعالان مذهبی در نبود کمک‌های به‌اندازه دولت و رژیم وقت است. در این میان قطعا شاخص‌ترین چهره‌ای که در زمان کوتاهی پس از زلزله خود را به آن مناطق می‌رساند، شخصی نیست جز آیت‌الله خامنه‌ای؛ تلاشی که هر چند آنچنان که باید و شاید در این سال‌ها درباره مستندسازی و ثبت دقیق آن تلاش نشده، اما گاهی به فراخور در میان سخنان برخی چهره‌ها از جمله شخص مقام معظم رهبری بازتاب داشته است. از آن ایام همچنین دستخطی از رهبر انقلاب در پشت قرآن یکی از اهالی باقی مانده است که پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری در سال‌های اخیر آن را منتشر کرده است. ایشان در این دستخط می‌نویسند: «برای پایدار بودن خاطره این روزها و شب‌های دشوار که با همه‌ی تلخی، آموزنده است - سیدعلی خامنه‌ای ۴۷/۷/۲۱»



پایگاه امدادی روحانیت

زلزله خراسان اولین بار در ساعت ۲ بعدازظهر روز شنبه ۹ شهریور ۱۳۴۷ کاکخ را لرزاند؛ بخش مرکزی شهرستان گناباد که همچون دیگر مناطق کویری خانه‌هایی با معماری گلی داشت و طبعاً نمی‌توانست مقاومت چندانی در مقابل زلزله‌های مهیب داشته باشد. آیت‌الله خامنه‌ای درباره خاطرات آن روزها می‌گوید: «وقتی زلزله پیش آمد، ما از فرصت استفاده کردیم، با بعضی از دوستان تماس گرفتیم. گفتم می‌خواهیم برویم فردوس. بعضی از دوستان استقبال کردند. آقای طبسی، آقای هاشمی‌نژاد و گروهی از بازاریان علاقه‌مند و عده‌ای از طلاب، ۱۰ الی ۱۵ تا ماشین و ۷۰ الی ۸۰ نفر آدم راه افتادیم و به طرف منطقه زلزله‌زده رفتیم.» سیدمهدی طباطبایی، سیدعباس سیدان، شیخ ابوالقاسم تلافی، مقدس گلابگیر، سیدمحمود قمی و سیدجعفر قمی از دیگر کسانی بودند که این کاروان را همراهی می‌کردند. نام کاروان، «پایگاه امدادی روحانیت» بود. هر باری که از مشهد می‌رسید به این پایگاه ملحق می‌شد. ظرف سه روز، ۱۲ کامیون کالا از راه رسید. در نتیجه گزارشگر ساواک که این تحرکات را زیر نظر داشت پس از نام بردن افراد اصلی این کاروان نوشت که دو کامیون خواروبار و پوشاک به محل زلزله‌زده اعزام شد. این گروه پس از ورود به گناباد به دیدن مجروحین رفتند. سپس چادری در فلکه اصلی فردوس به پا کردند و کالاهای همراه را برای توزیع در آن جای دادند. کمک‌رسانی شروع شده، اما خیلی زود با اعتراض سرهنگی که گویا سرپرستی تشکیلات شیر و خورشید را عهده‌دار بود، روبه‌رو شد. سرهنگ می‌گفت شما چه کاره هستید که می‌خواهید به مردم کمک کنید؟ «ما را تهدید کردند و گفتند اگر نروید به زور بیرون می‌کنیم، ما گفتیم نمی‌رویم. دوستان ترسیدند. من گفتم نباید بترسیم، زیرا در وضعی که ما داریم ترس معنی ندارد و علتش هم این است که ما برای کمک به مردم آمده‌ایم و همه امکانات مردم در دست ما است.» دستگاه امنیتی خراسان از این تحرکات ناخشنود بود. زیرا می‌دانست که فعالیت امدادی روحانیون نه تنها عوایدی برای حکومت ندارد، بلکه آنان با استفاده از این فرصت، ضعف کمکهای دولتی را به رخ مردم منطقه خواهند کشید.

خمینی یا خامنه‌ای؟

آنچه برای مردم زلزله‌زده مهم بود، رسیدن به مواد اولیه خوراکی و اسباب ابتدایی زندگی بود. اما همان مردم خمینی را می‌شناختند. نام او را شنیده بودند. در آن چند روزی که روحانیان کمک‌رسان مشهودی در منطقه زلزله‌زده بودند، نام او را می‌بردند. گمان می‌بردند همو وارد منطقه شده‌است. رهبر انقلاب می‌گوید: «اوایل که ما آنجا رفته بودیم، تقریباً حدود ۱۰ الی ۱۵ روز، مردم اسم مرا با اسم امام خمینی اشتباه گرفته بودند. می‌گفتند آقای خمینی آمده و یک گروهی از دهات و راه‌های دور می‌آیند که آقای خمینی را ببینند. در آنجا کاملاً معلوم بود که آقای خمینی ماه همه است و این طور نیست که ما فقط آقای خمینی را دوستش بداریم. در دهات آنجا و حتی در روستاهای دوردست آقای خمینی اسمش یک اسم محبوب است. البته بالاخره اسم من جا افتاد و مردم شناختند.»

آیت‌الله خامنه‌ای تا دو ماه بعد از زلزله در فردوس ماند؛ اتفاقی که به مذاق حکومت خوش نمی‌آمد. چرا که ایشان پس از ۴۵ روز از زلزله پا را از کمک‌رسانی مادی به زلزله‌زدگان فراتر گذاشته و فرصت‌ها را برای سخنرانی و آگاه‌سازی مردم از دست نمی‌داد.

زمینه‌سازی برای کار و معیشت مردم

آیت‌الله خامنه‌ای پس از دو ماه فعالیت در اوایل آذر به

نباید چیزی از شاه بگیریم

ساعت ده صبح بود، یک دفعه دیدیم زلزله شد. همه رفتیم بیرون. کلی آدم کشته شده بودند. همه می‌ترسیدند توی ساختمان‌ها بروند. پراکنده شده بودند در زمین‌های زراعی. بعد کم‌کم گروه امداد روحانیت آمدند و در یک زمین بایر چادر زدند. آن‌ها برای مردم کمک آورده بودند. یادم هست لای نان‌ها ماست چکیده کرده بودند، بیسکویت می‌آوردند، شیرخشک می‌آوردند. بابای من راضی نبود برویم از هلال‌احمر چیزی بگیریم. می‌گفت: «ان‌ها مال شاه است. برایمان خوب نیست. ما از حمتکش هستیم و باید نان حلال بخوریم. اگر می‌خواهید اسبابی بگیرید بروید از گروه روحانیت بگیرید.»

از خاطرات زهرا بخشام

جو خوبی راه انداخته بودند

شیر و خورشید اصلاً توان و امکاناتی نداشت، شاید در حد همین که بتوانند مجروحی را جابجا کنند و بس. تجربه‌ای هم نداشتند که بتوانند این کارها را انجام دهند. در نقطه مقابل ولی برای گروه روحانیون مرتب کامیون‌های آذوقه می‌رسید. حتی وقتی زمستان شد، زغال می‌آوردند یا در فصل مدرسه‌ها برای دانش‌آموزان لوازم می‌آوردند. مرحوم پدرم معلم قرآن بود. اینها پدرم را تشویق می‌کردند که بچه‌ها را در اطراف خودش جمع کند و برایشان کلاس قرآن بگذارد. خلاصه جو بسیار خوبی را راه انداخته بودند.

از خاطرات حسین علیمردی

روایت «ابراهیم تصویری» از قرآنی که آیت‌ا... خامنه‌ای برای او امضا کرد

یادگار آن روزهای دشوار

ابراهیم تصویری از بازماندگان زلزله فردوس است، درست مانند همه اهالی این شهر که داغ آن زلزله مهیب را دیده‌اند. با این تفاوت که او هنوز یک یادگاری متفاوت از آن روزها دارد؛ قرآنی که پشت جلد آن جمله‌ای به خط حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای آن زمان و مقام معظم رهبری امروز نوشته شده است. او درباره این یادگاری می‌گوید: بعد از زلزله، یک روز آمدند و گفتند که دم در چادرها قرآن می‌دهند. قرآن را گرفتیم. بعد من به مادرم گفتم که این قرآن را به من بدهید. گفتند: «این قرآن که مال چادرمان است. شما برو و یک قرآن دیگر بگیر.» رفتم جلوی چادر روحانی‌ها. داخل که شدم، سیدی نشسته بود پشت میز کوچکی. سلام کردم و گفتم: «لطف کنید به من یک قرآن بدهید.» روحانی دیگری که او هم سید بود، مشغول کار بود. آن آقای که نشسته بود به این آقا گفت: «یک قرآن هم به این آقای سر بدهید.» ایشان هم رفت از چادر دیگری که تقریباً حکم انبارشان را داشت، قرآنی آورد و داد به من. من این قرآن را دستم گرفتم و یک نگاهم به آقای بود که توی چادر نشسته. ایشان پرسید: «قرآن گرفتی؟» گفتم: بله. گفتند: «خب کاری

داشتی با من؟» گفتم: «نه! فقط می‌خواستم خواهش کنم اگر امکان دارد این قرآن را برای من امضا کنید.» گفتند: «من امضا کنم؟ امضای من را می‌خواهی چه کار؟» خب آن موقع، برادر به برادر شک داشت. آقا هم حق داشتند که به من شک کنند. خلاصه قرآن را از من گرفتند و نوشتند: «بسمه تعالی. برای زنده ماندن این روزها و شب‌های خاطره‌انگیز که با همه دشواری آموزنده است. سیدعلی خامنه‌ای.» آن وقت من فهمیدم ایشان سیدعلی خامنه‌ای هستند. نمی‌شناختم دیگر.

قرآن را گرفتم و رفتم تهران. چند سال تهران بودم. بعد از تهران هم رفتم اصفهان و آنجا توی ذوب آهن استخدام شدم، دوازده سال توی ذوب آهن اصفهان بودم و این قرآن را داشتم. حالا از همه جا بی خبر قرآن را گذاشته بودیم روی کمدمان. قایم هم نمی‌کردم. آن هم وقتی که آقا این طرف و آن طرف زندان و تبعید هستند. خدا خواست که اتفاقی نیفتد.

مشهد بازگشت، اما زلزله فردوس، حادثه‌ای دنباله‌دار بود و بر هیچ‌یک از جملات این فاجعه نقطه پایان گذاشته نشد. در نتیجه آقای خامنه‌ای و دوستانش هم همچنان موضوع را پی‌گیری می‌کردند. از آن جمله بود خرید نخ و پشم برای قالی‌بافی و تقسیم آن میان بیش از دویست خانواده زلزله‌زده. ایشان می‌فرمایند: «این کار از نظر امن این حسن بزرگ را داشت که مردم آن‌جا را به کار وادار می‌کرد و از صدقه‌گیری آنان و عادت به استفاده از هدایای مردم جلوگیری می‌نمود.»



پنجشنبه
۱۵ شهریور ۱۳۹۷
۲۵ ذی‌الحجه ۱۴۳۹
۶ آگوست ۲۰۱۸

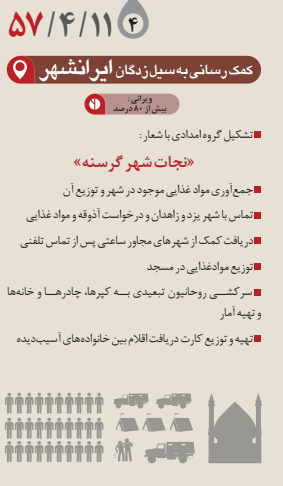
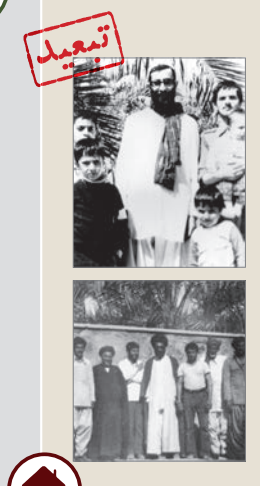
همیشه با مردم

ویژه نامه همایش «جهاد دائمی به سبک ولی»

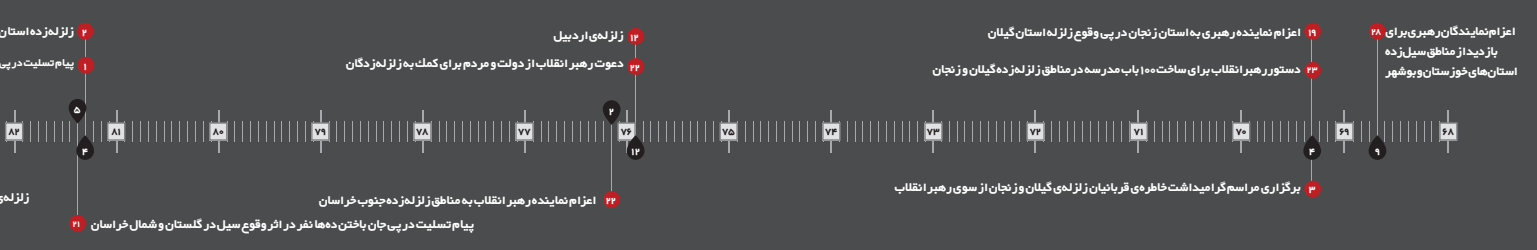
امید جان‌های

مروری بر اقدامات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برای کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان حو

رهبر انقلاب اسلامی در حکم انتصاب نماینده ولی فقیه در جمعیت هلال احمر (۱۳۹۳/۱۰/۱۴)، هدف‌والای تأسیس این نهاد را بازآفرینی روحیه اعتماد به نفس و

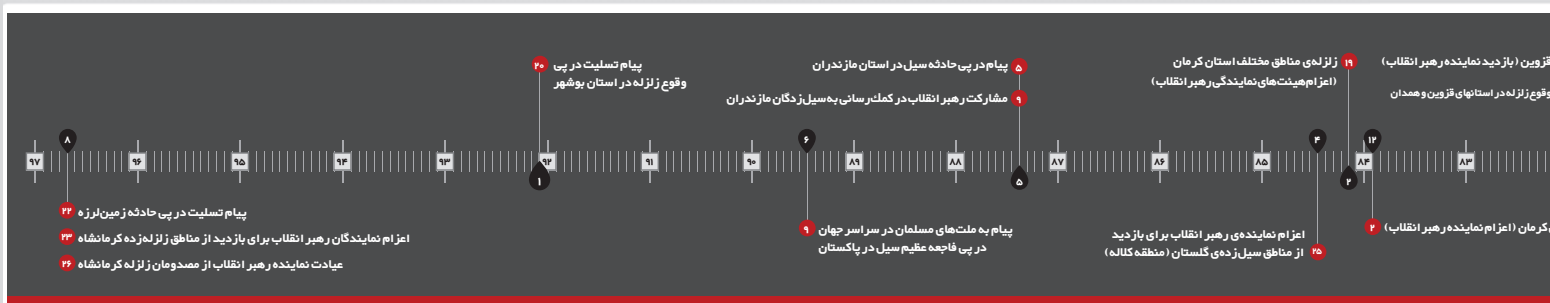


پیام‌ها و ارسال نماینده



همیشه با مردم
وزنه‌نامه همایش «جهاد دائمی به سبک ولی»

پنجشنبه
۱۵ شهریور ۱۳۹۷
۲۵ ذی‌الحجه ۱۴۳۹
۶ آگوست ۲۰۱۸



روحانیت در خدمت انسان‌ها

تحلیلی بر تجربه حضور انقلابیون مشهد در کمک‌رسانی به بازماندگان بلایای طبیعی در سال‌های انقلاب

احمد عسکری – مسجد کرامت مشهد بدون شک یکی از پایگاه‌های جدی خدمات اجتماعی جریان روحانیت و انقلابیون در تاریخ معاصر بوده است. این پایگاه که در اثر کنار هم جمع شدن روحانیت، مردم و بازاری‌های متدین مشهد شکل گرفته، منشأ خدمات اجتماعی متعددی بوده که از آن جمله می‌توان به خدمات‌رسانی این پایگاه به مردم در حوادث طبیعی اشاره کرد. از جمله مهم‌ترین اتفاقاتی که در زمان حضور رهبر انقلاب در این مسجد رخ داد، می‌توان به زلزله طبس، زلزله کاخک و فردوس و سیل قوچان اشاره کرد؛ حوادثی که با محوریت مقام معظم رهبری به میدان عمل انقلابیون مشهد با مرکزیت مسجد کرامت تبدیل شد.



● زلزله کاخک و فردوس

نهم و دهم شهریور ۱۳۴۷ش همزمان است با زلزله کاخک، گناباد، دشت بیاض و فردوس. به محض رسیدن خبر این زلزله به مشهد مردم این شهر به سرپرستی روحانیت انقلابی وارد عمل شده و کار کمک به زلزله‌زده‌ها را به عهده می‌گیرند. آیتا... خامنه‌ای نیز به بسیج نیرو برای اعزام کمک مردم می‌پردازد: « وقتی زلزله پیش آمد، ما از فرصت استفاده کردیم. با بعضی از دوستان تماس گرفتم. گفتم می‌خواهیم برویم فردوس، بعضی از دوستان استقبال کردند. آقای طبسی، آقای هاشمی‌نژاد و گروهی از بازاریان علاقه‌مند و عده‌ای از طلاب، ۱۰ الی ۱۵ تا ماشین و ۷۰ الی ۸۰ نفر آدم راه افتادیم و به طرف منطقه زلزله‌زده رفتیم.»

محمدتقی غنیان از جوانان فعالی است که همراه روحانیت مشغول کمک‌رسانی به زلزله‌زده‌هاست. او می‌گوید: «مرکز زلزله عمدتاً قانات، بیدخت، گناباد و یک منطقه از فردوس، خزری و دشت بیاض که بیشترین صدمه را دیده بودند، چیزی حدود ۴۹ تا روستا مسئول آمار آن زمان من بودم. آن زمان ۱۶ سال داشتم. خب مرحوم پدرم چون مسئولیت مستقیم این کارها را داشت مرتب در رفت و آمد بود. می‌آمد به روستاها و می‌رفت. واقعاً این از برکات مسجد کرامت بود. در مسجد کرامت تشکیلات تنها به این شکل نبود که دعای ندبه بخوانند و یا مثلاً تاسوعا و عاشورا بپایند سینه بزنند و شله‌ای بخورند و خداحافظ. واقعاً مثل تشکیلات شیر و خورشید یا هلال احمر بر خورد می‌کردند. کمک‌های مردمی در انبارهایمان در میدان بار جمع می‌شد و از آنجا به گناباد می‌رفت. ما و آقای خامنه‌ای می‌رفتیم و با یک لندور به روستاها سر می‌زدیم. شعار ما «روحانیت در خدمت انسان‌ها» بود. من از روستاها آمار می‌گرفتم و آقای خامنه‌ای افراد را جمع می‌کرد و برایشان صحبت می‌کرد و این کمک‌رسانی تا ۴ سال ادامه داشت.»

کمک رسانی ضعیف نهادهای حکومتی به مناطق زلزله‌زده، سبب شده بود که فعالیت نیروهای مردمی و در راس آن‌ها رهبران مذهبی بیشتر به چشم بخورد. آیت‌الله خامنه‌ای از کیفیت ضعیف کمک رسانی شیر و خورشید در زلزله گناباد می‌گوید: «در زلزله‌ی فردوس، که این شهر بزرگ تقریباً با خاک یکسان شده بود، در طول دو ماه، تنها دو بار شیر و خورشید به مردم از نظر اجناس و مواد غذایی کمک کرد؛ حالا چادر و پتو و اینها که هیچ، آن که خیلی خیلی کم و غیر قابل ذکر بود! ... من همان وقت منبر رفتم و سخنرانی کردم و از مردم پرسیدم که شیر و خورشید به شماها چه داده است؟ به نظرم گفتند در طول این دو ماه، صد گرم شکر دادند! به همین تناسب، اجناس مختصری داده بودند، نه اجناس لازم زندگی، خب، ما آنجا رفتیم، دیدیم و کار کردیم.»

● سیل قوچان

سبیل قوچان نیز زمینه‌ای برای فعالیت گسترده و تشکیلاتی روحانیت و مردم انقلابی به حساب می‌آمد. نعمی، از فعالان مسجد کرامت در خصوص سیل قوچان و اعتمادی که نیروهای مردمی به نقش آفرینان مسجد کرامت داشتند، می‌گوید: «سیل قوچان که آمد، در همین مسجد کرامت با وجود ارزشمند آقای خامنه‌ای و پشتکار حاجی کرامت وسایل جمع شد. یادم نمی‌رود، سال ۵۵ ما هم به عنوان یک جوان، کسی که خب دنباله‌رو آقایان بودیم رفتیم آنجا، آن موقع سه ماشین از طرف بازاری‌های تهران ارزاق آورده بودند، می‌گشتند که این کالاها را به کسی تحویل بدهند. دنبال آن بودند که حق به حقدار برسانند. رفته بودند افراد مختلف را دیده بودند و کمک‌ها را به کسی تحویل نداده بودند، آمدند دنبال مسجد کرامتی‌ها، یکی از بزرگان، خدا رحمتش کند

من را صدا زد که بیا همراه این آقایان برو و اجناس را تحویل بگیر. ما رفتیم توی جاده شیروان و با ماشین‌ها برگشتیم.»

● زلزله طبس

زلزله طبس یکی دیگر از وقایعی بود که در کوران مبارزات انقلاب به وقوع پیوست. در این حادثه نیز مانند حوادث قبلی مسجد کرامت به یکی از پایگاه‌های جدی کمک به زلزله‌زدگان تبدیل شد. چنان که حجت‌الاسلام عجم در این باره می‌گوید: «مرحوم آقای غنیان و بازاری‌های طرفدار فکر انقلاب در مسجد کرامت، پایگاه کمک‌رسانی به زلزله طبس، فعالیت می‌کردند. در راس این بازاری‌های هم‌فکر، آقا آیت‌الله خامنه‌ای خودشان بودند که نیروها را سازماندهی می‌کردند و بعد خودشان هم آنجا می‌آمدند و سر می‌کشیدند. آن زمان همه گروه‌ها برای اظهار وجود آمده بودند. یادم هست منافقین هم آنجا آمده بودند، شهید موسوی قوچانی هم آنجا بود و با این‌ها درگیری داشت. منافقین سعی می‌کردند مدیریت کمک‌رسانی را خودشان برعهده بگیرند، خیلی هم نیرو آورده بودند و کار تشکیلاتی عجیبی هم داشتند. ولی نتوانستند کاری بکنند»

در زمانی که حرکت انقلابی مردم به اوج خود رسیده بود، طبس در شهریور ماه ۱۳۵۷ش در اثر زلزله‌ای هولناک به تلی از خاک تبدیل شد. زلزله‌ای که حکومت آن را فرصتی مناسب برای خاموش ساختن حرکت اعتراضی انقلابیون می‌دانست؛ وجه اهمیت زلزله طبس، دوره تاریخی است که این زلزله در آن به وقوع پیوسته است؛ با وقوع زلزله، احزاب سیاسی به منظور مقابله با فعالیت‌ها و تبلیغات سیاسی رژیم نقش فعال و گسترده‌ای را در این منطقه ایفا کردند. نکته قابل توجه، حضور فعال تمامی گروه‌های سیاسی مبارز علیه رژیم شاهنشاهی در زلزله طبس است؛ البته این فعالیت گروه‌های سیاسی بیشتر از آنکه اهمیت خدماتی و امدادی داشته باشد، شعاری و سیاسی بود. دکتر فیروزآبادی در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «در شهر طبس در آن روزهای اول، اردوگاه‌های زیادی تشکیل شد؛ از جمله اردوگاه حضرت آیت‌الله قمی و حضرت آیت‌الله گلپایگانی، اردوگاه دانشجویان (که بعداً معلوم شد منافق هستند) همین‌طور گروه‌های فدائیان خلق برای خوشان اردوگاه داشتند، کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور اردوگاه داشتند و مجموعه‌های متفرقه دیگری هم نه به صورت اردوگاه، بلکه به صورت مجموعه‌های امدادی حضور داشتند که امکانات امدادی را از شهرهای مختلف کشور توسط روحانیون و مردم جمع‌آوری می‌کردند و با چند کامیون به منطقه می‌آوردند و در روستاها و مناطق آسیب دیده چند روزی به مردم خدمات می‌دادند.»

آقای سینی‌چی، از فعالان مسجد کرامت نقش اعضای این مسجد در خدمت رسانی به مردم را پررنگ‌تر از دیگران می‌داند: «سر منشأ کمک به زلزله طبس مسجد کرامت بود. آنجا بازاری‌ها جمع شده بودند... امام هم از پاریس پیام دادند که آقا به امید دولت و اینها نباشید، دولت از هم پاشیده، دولت هیچ کاری نمی‌تواند بکند، این بنده‌های خدا زیر آوار هستند، در مضیقه آب و غذا هستند. بروید به اینها کمک کنید! مردم خودشان از هرجایی بروند به اینها کمک کنند. خود مردم رفتند و شروع کردند به کمک کردن.»

دکتر فیروزآبادی، سرپرست دانشجویان مذهبی و پیرو امام در مشهد، ورود گروه امدادی دانشجویان دانشگاه فردوسی به طبس را همزمان با ورود اعضای مسجد کرامت با سرپرستی مرحوم غنیان و آیت‌الله واعظ طبسی می‌داند و ذکر می‌کند: «در قضیه زلزله طبس همه ما در دانشکده پزشکی مشهد بسیج شدیم. با فراهم کردن امکانات زیاد دارویی، درمانی، جراحی، ارتوپدی و بیمارستانی

یک هیئت قوی با سرپرستی حقیر از مشهد با چند مینی‌بوس و اتوبوس عازم طبس شد. بعداً متوجه شدیم تعدادی از عناصر هم در منزل حاج آقا غنیان که یکی از افراد انقلابی و متدین آن روز بود و در مسجد کرامت برنامه هم اجرا می‌کرد، راه افتادند. این دو هیئت با هم به طبس رسیدند.» ایشان همچنین پیرامون تشکیل اردوگاه امام در زلزله طبس می‌نویسد: «به من اطلاع دادند که در باغ گلشن طبس دو مجموعه، یکی از مشهد به سرپرستی حضرت آیت‌الله واعظ طبسی، و یکی از یزد به سرپرستی حضرت آیت‌الله صدوقی وارد شدند. فوراً خودم را به آنجا رساندم. آنجا در یک اجتماع کوچک حدود پنجاه نفر و شاید هم کمتر به صورت دایره‌وار نشستیم. ابتدا حضرت آیت‌الله واعظ طبسی سخنرانی کردند و بعد هم ظاهر آقای صدوقی صحبت فرمودند. حضرت آیت‌الله واعظ طبسی اعلام کردند که در طبس اردوگاهی به نام حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی ایجاد می‌کنیم و از این محل خدمات را به نام امام به مردم می‌رسانیم.»

آقای نعمی نیز در مورد ستاد امام و فعالیت‌های این ستاد می‌گوید: «هنوز هلال احمر- آن موقع می‌گفتند شیرخورشید- داخل طبس نرفته بود که یک ستاد آنجا تشکیل شده بود بنام ستاد امام. این‌ها هم شاگردهای خاص امام خمینی (ره) بودند و پرکار، پر جوش، فعال فعال. به قدری فعالیت‌شان در حد عالی که زبان زد همه بود کار هم انجام می‌شد.»

روحانیت در خدمت رسانی به زلزله‌زدگان طبسی نقشی اساسی داشت؛ در این میان فعالیت آیت‌الله خامنه‌ای و دوستان و شاگردان ایشان به شکل برجسته‌ای نمایان بود. جناب حجت‌الاسلام فاضلی در این خصوص می‌گوید: «در مسئله زلزله‌ی طبس آقای خامنه‌ای سنگ تمام گذاشتند و خودشان و بعضی از طلبه‌ها رفته بودند.» حجت‌الاسلام عمدای نیز می‌گوید: «وقتی زلزله طبس پیش آمد، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و جمعی از دوستان روحانی و غیر روحانی برای کمک به مردم آن سامان شتافتند. از جمله بنده هم رفتم و در آنجا به صورت یک تشکیلات حکومتی که رهبری آن را هم آیت‌الله خامنه‌ای بر عهده داشتند خدمت کردیم و مردم را از زیر آوار بیرون می‌آوردیم. آنان که کشته شده بودند، دفن می‌کردیم و مجروحان را جهت معالجه اعزام می‌نمودیم.»

در چنین شرایطی با وجود آنکه حکومت، زلزله طبس را فرصتی برای توقف حرکت انقلابی در میان مردم و جامعه می‌دانست؛ این زلزله نه تنها حرکت انقلاب را متوقف نساخت بلکه به تعبیر حجت‌الاسلام مهاجریان این زلزله نقش موثری در سرعت و پیروزی انقلاب داشته است: «من شاهد بودم که شخصیت‌هایی همچون مقام معظم رهبری، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهید صدوقی و سایر نخبگان چگونه از فرصت پیش آمده در جهت تبیین افکار حضرت امام و بیان ظلم‌های رژیم ستمشاهی استفاده می‌کردند.» آقای کشادطوسی نیز نقش مسجد کرامت در سازماندهی به امور را بازگویی قدرت اجتماعی مسجد می‌داند و می‌گوید: «وقتی زلزله کاخک که پیش آمده بود، این را آقای غنیان تعریف می‌کرد این مسجد شد پایگاه کمک رسانی به زلزله زده‌های کاخک، وقتی زلزله طبس پیش آمد من آنجا را یادم است که مسجد کرامت شد پایگاه کمک رسانی به زلزله‌زدگان طبس، ایسن اتفاق یعنی چه؟ یعنی یک دولت هلال احمرش را بسیج می‌کند و مردم اقلام مورد نیاز را به مسجد بدهند و بعد مسجد این‌ها را سازمان‌دهی می‌کند.» دکتر فیروزآبادی حتی سخنرانی آیت‌الله واعظ طبسی به منظور اعلام تشکیل اردوگاه امام خمینی در طبس را نقطه اوج آغاز تشکیل اولین نمونه حکومت اسلامی بر مبنای نظریه ولایت فقیه امام خمینی می‌داند.

آقای خامنه‌ای به همه روستاها سرکشی می‌کرد

پدر من شناخت زیادی از مردم فردوس داشت. برای همین برای اینکه آقای خامنه‌ای بدانند هر فردی چه احتیاجی دارد، معمولاً با ایشان همراه می‌شد. همین‌طور سیدجمال جلیلی یکی دیگر از افرادی بود چون موتور داشت، حضرت آقا هر جایی که می‌خواستند بروند، با موتور ایشان می‌رفتند. ایشان نه‌تنها از خود فردوس، بلکه حتی از خیلی از روستاها هم سرکشی می‌کردند و خبر می‌گرفتند که در هر منطقه‌ای چه امکاناتی مورد احتیاج است. بعد هم که برمی‌گشتند برای رفع نیازهای هر منطقه چاره‌اندیشی می‌کردند.

از خاطرات جعفر بخشایش

شیر خشک‌های شاه روی دستشان باد کرده بود

چند روزی بعد از زلزله کم‌کم کمک‌ها شروع شد. از طرف شاه هم کمک‌هایی می‌کردند، ولی مردم نان شاه را حرام می‌دانستند، برای همین با وجود احتیاجی که بین اهالی وجود داشت، هیچ‌کس نمی‌رفت بگیرد. یادم هست کلی شیرخشک آورده بودند آنجا و دپو کرده بودند، ولی هیچ‌کس طرف آنها نمی‌رفت. در نقطه مقابل طرف چادرهای روحانیون حسایی شلوع بود و همه مردم برای درخواست موادغذایی، پتو، لباس و هر چیز دیگری که لازم داشتند، سراغ چادر آن‌ها را می‌گرفتند.

از خاطرات جعفر بخشایش

«شیر و خورشید» ۶ روز بعد از زلزله آمد!

زلزله کاخک و فردوس و فعالیت‌های مردم و روحانیون به روایت اسناد ساواک

ساعت ۲ بعد از ظهر روز شنبه ۹ شهریور سال ۱۳۴۷ منطقه کاخک از بخش مرکزی شهرستان گناباد خراسان به لرزه درآمد. یک روز بعد روزنامه‌ها از روستاهای ویران‌شده و مرگ زندگی در مناطق زلزله‌زده نوشتند. در حالی که مردم کاخک نیازمند مایحتاج اولیه زندگی‌شان بودند، دولت پهلوی بی‌توجه به همه این چیزها در صدد برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود. انگار که هیچ اتفاقی در کشور نیفتاده و همه‌چی امن و امان است. درست سه روز بعد از زلزله جمعی از طلاب و روحانیون مشهدی به سرپرستی مقام معظم رهبری خودشان را به مناطق زلزله زده رساندند تا کار امداد رسانی را شروع کنند. اما با وجود بی‌توجهی محض بی‌توجهی رژیم پهلوی به مشکلات مردم زلزله‌زده، فعالیت‌ها و کمک‌ها فقط معطوف به روحانیت خراسان نمی‌شد بلکه روحانیونی که در دیگر نقاط جهان بودند نیز به فکر امداد زلزله‌زدگان افتادند. طبق اسناد ساواک آیت‌الله سید محمدحسین بهشتی که در مرکز اسلامی هامبورگ مشغول بود مبلغ ۴۳۲۰ مارک را که از طرف آن مرکز جمع‌آوری شده بود به ایران فرستاد. همچنین علما و روحانیون در قم و تهران هم علاوه بر اظهار تأسف از عدم رسیدگی سران مملکتی دست به کار شده و با اتکا به کمک‌های مردمی به امداد زلزله‌زدگان اقدام کردند. حضور روحانیونی که هر کدام سابقه فعالیت سیاسی، زندان و... داشتند، ساواک را مشکوک کرده بود و برای همین مَخبران این سازمان لحظه به لحظه فعالیت‌های «پایگاه امدادی روحانیت» را رصد می‌کردند و برای مرکز گزارش می‌فرستادند.



نمک‌پاشی روی زخم مردم

در یکی از این اسناد مخبر ساواک از قول محمد علی اجتهادی، نماینده آیت‌الله گلپایگانی می‌نویسد: «محمدعلی اجتهادی که از نمایندگان آیت‌الله گلپایگانی است و به اتفاق سید مهدی گلپایگانی جهت کمک به زلزله‌زدگان به خراسان عزیمت کرده بود ساعت ۱۰ صبح روز ۱۷/۱۳۴۷ پس از مراجعت از مشهد در اندرون منزل [آیت‌الله] گلپایگانی با حضور ناصر مکارم شیرازی و چند نفر دیگر اظهار داشت در منطقه زلزله‌زده مردم می‌گفتند که تا کنون از طرف شیر و خورشید سرخ هیچگونه کمکی نسبت به آسیب‌دیدگان به عمل نیامده و فقط از طرف علما و هیأت امدادی روحانیون کمک‌هایی صورت گرفته است و این کمک‌ها دو ساعت بعد از زلزله به عمل آمده در صورتی که افراد شیر و خورشید پس از ۶ روز خود را به منطقه رساندند.»

او در ادامه گزارشش می‌نویسد: «اجتهادی ضمن عدم رضایت از اقدامات مسئولین شیر و خورشید افزود که مأموران اعزامی شیر و خورشید هیچ کاری ندارند و وضع آسیب‌دیدگان رسیدگی نمی‌نمایند. ضمناً عده‌ای از طرف حسینیه ارشاد به منطقه آمده بودند که برای اهالی حمام بسازند لکن مسئولین نقشه ساختمان را نمی‌دادند و مردم به ما التماس می‌کردند که از مسئولین بخواهیم تا نقشه خانه و حمام را در اختیار خود اهالی بگذارند تا آنان شخصاً اقدام به ساختن منازل کنند و اهالی می‌گفتند که ما به خیر و کمک دولت آمیدی نداریم و بهتر است برایمان شر نشوند.»

سفر نمایشی هویدا به مناطق زلزله‌زده و بی‌توجهی محض او به اتفاقی که برای مردم افتاده، بخش دیگر صحبت‌های محمدعلی اجتهادی بوده که گزارش‌گر ساواک درباره آن این‌طور نوشته است: «اجتهادی اضافه کرد هنگامی که آقای نخست‌وزیر برای بازدید به منطقه زلزله‌زده رفته بودند مردم گریه و ناله می‌کردند لکن وی دائماً پپ می‌کشید. حتی یکی از عواظ خراسانی به نام دانش سخنور هنگامی که آقای نخست‌وزیر در محل بود قصد سخنرانی را داشته و به محض سخنور نام پیغمبر را بر زبان آورد آقای نخست‌وزیر ناراحت شدند و وضع خطرناکی پیش آمد و دانش سخنور متذکر گردید که حرف خلافی ایراد نکرده که باعث ناراحتی نخست‌وزیر گردد جز اینکه فقط اسمی از پیغمبر اسلام برده است و خطاب به آقای نخست‌وزیر اعلام نمود که شما چه کاری داشتید به اینجا آمدید و حاجتی نبود که تشریف بیاورید.»

دکترهای بلااستفاده

سند دیگری که از فعالیت‌های روحانیون در زمان زلزله کاخک به جا مانده، مربوط به یکی از مسجد همت تجریش تهران است. طبق این سند آیت‌الله عباسعلی اسلامی، طی یک سخنرانی، دولت وقت را به اهمال در کمک‌رسانی متهم و سرزنش می‌کند و از بدبینی مفرط مردم مناطق زلزله‌زده نسبت به محمدرضا شاه و دولت حرف می‌زند. اما این‌که چه اتفاقی افتاده که اهالی این شهرها و حتی تهرانی‌ها هیچ‌گونه اعتمادی به دولت ندارند را رهبر عملیات ذیل این نامه شرح می‌دهد: «برابر اطلاع اکیب ۵۰ نفری پزشک و جراح که از طرف دانشکده‌های پزشکی تهران و دانشگاه ملی چند روز قبل

به منظور معالجه و درمان مجروحین به مشهد اعزام شده بودند پس از ۴۸ ساعت بدون اینکه در محل زلزله‌زدگان کوچکترین استفاده درمانی از آن‌ها به عمل آید [به] وسیله هواپیما بنا به دستور مسئولین مربوطه در محل زلزله‌زده به تهران برگردانده شده‌اند. این عده ضمن تماس‌هایی که با دوستان و آشنایان خود می‌گیرند جریان را برای آن‌ها بازگو می‌نمایند که این امر بین مردم تهران اثر نامطلوب داشته و دارد.»

جمع‌آوری کمک برای زلزله‌زدگان فعالیت سیاسی است!

اما هم‌زمان با مشه‌دی‌ها، دانش‌جویان دانشگاه تهران نیز شروع به جمع‌آوری کمک‌های مردمی کردند تا آن‌ها را به دست مردم برسانند که ساواک اقدام به برخورد‌های امنیتی با این پایگاه کرد و با توجیه سیاسی‌کاری از کمک به زلزله‌زدگان جلوگیری نمود. در تنها سندی که از این ماجرا موجود است، نوشته شده: «محمد رضا بدیعی ضمن صحبت اظهار داشت امر خبری که دانشجویان پایتخت برای زلزله زدگان به مرحله اجرا قرار داده بودند، دولت از آن جلوگیری نمود و فعالیت دانشجویان به همین جا خاتمه یافت. تابع درباره پول‌های جمع‌آوری شده تصمیم بگیرند و افزود چند نفر از دانشجویان را درمورد این فعالیت‌ها به سازمان امنیت خواست‌اند و به قرار اطلاع این افراد فاقد فعالیت‌های سیاسی بودند و اگر هم فعالیت داشته اند،

بسیار محدود بوده است. بدیعی عقیده داشت هدف سازمان امنیت در مورد احضار افراد دراینست که از طریق این نوع اشخاص، افرادی را که فعالیت سیاسی دارند بهتر بشناسد و اضافه نمود قبوض پولهائی که نزد سلطان محمدی است باید ازنامبرده گرفته شود. بدیعی سپس در مورد منیژه اشرف نژاد گفت که وی قبلاً در کمیته دانش آموزان - فعالیت سیاسی میکرد و سازمان امنیت نیز او را شناسائی نموده است. نامبرده در پاسخ اینکه ممکن است با اشرف زاده ملاقات و با او تماس تلفنی گرفت اظهار نمود تلفن خانم اشرف زاده کنترل می‌شود ومن ترتیب این ملاقات را خواهم داد.»

فقط صدگرم شکر!

مقام معظم رهبری و فعالیت‌هایشان در کاخک و فردوس نیز از چشم مأموران اداره امنیت دور نمانده و آن‌طور که به نظر می‌رسد، ریز به ریز کارها و اقدامات ایشان را گزارش می‌دادند. طبق اسناد ساواک آیت الله خامنه‌ای ۴۵ روز در مناطق زلزله می‌مانند و در روستاهای مختلف برای مردم حتی سخنرانی می‌کنند. براساس یکی از همین اسناد ایشان در ۲۸ مهر ماه در هیأت فاطمیه فردوس به منبر رفتند و گفتند: «چرا شما از حق خود دفاع نمی‌کنید که حق شما را می‌خورند و چرا مقامات تهران به فکر شما نیستند که خانه درست کنند. بچه‌ها و پیرمردها از سرما جان می‌دهند. مقام معظم رهبری در خاطراتشان درباره بی‌کفایتی سازمان شیر و خورشید پهلوی در رسیدگی به وضع مردم زلزله‌زده می‌گویند: «همان وقت منبر رفتم و سخنرانی کردم و از مردم پرسیدم که شیر و خورشید به شماها چه داده؟ به نظرم گفتند در طول این دو ماه، صد گرم شکر دادند! به همین تناسب، اجناس مختصری داده بودند، نه اجناس لازم زندگی.» همین سخنرانی افشاگرانه در فردوس از اتهامات ایشان در دستگیری‌ها و بازجویی‌ها بود.

روحانیت بعد از زلزله هم رهایمان نکرد

روحانیونی که آمده بودند فردوس، همراه و هم درد مردم بودند. یکی از کارهایی هم که برای مردم کردند، این بود که زمینه کار را برای مردم فراهم کردند. همین هم باعث شد که زن و مرد فردوسی سر به بالین غم نگذارند. برای زن‌ها کارگاه قالی بافی دایر شد و مشغول به کار شدند. برای کشاورزها هم بیل و کلنگ فراهم کردند و رفت دنبال کارش. همین هم باعث شد که مردم زودتر آن درد را فراموش کنند.

از خاطرات جناب آقای پناهی

آن تخت‌خواب را هنوز هم داریم

ما آمده بودیم در یک زمین خالی. چاره‌ای هم نبود. چون جای دیگری نداشتیم. یادم هست چند روز بعد از زلزله یک روز آقای خامنه‌ای با سه، چهار نفر دیگر از روحانیون اطراف همین زمین را می‌گشتند. خیلی‌های دیگر هم همراهشان بودند. یک‌دفعه دیدم آمدند طرف ما. آقا از من پرسیدند: «چرا خلعت روی زمین است؟» گفتم: «چه کار کنیم؟ وسیله‌ای نداریم» دیدم دارند چیزی می‌نویسند. بعد هم کاغذ را دادند دست من و گفتند برو جای روحانی‌ها و یک تخت‌خواب، یک تشک، بالشت و پتو برای خلعت بگیر. رفتم و بلافاصله گرفتم. همان تختش الان هم توی خانه‌مان هست.

از خاطرات جناب آقای بامری

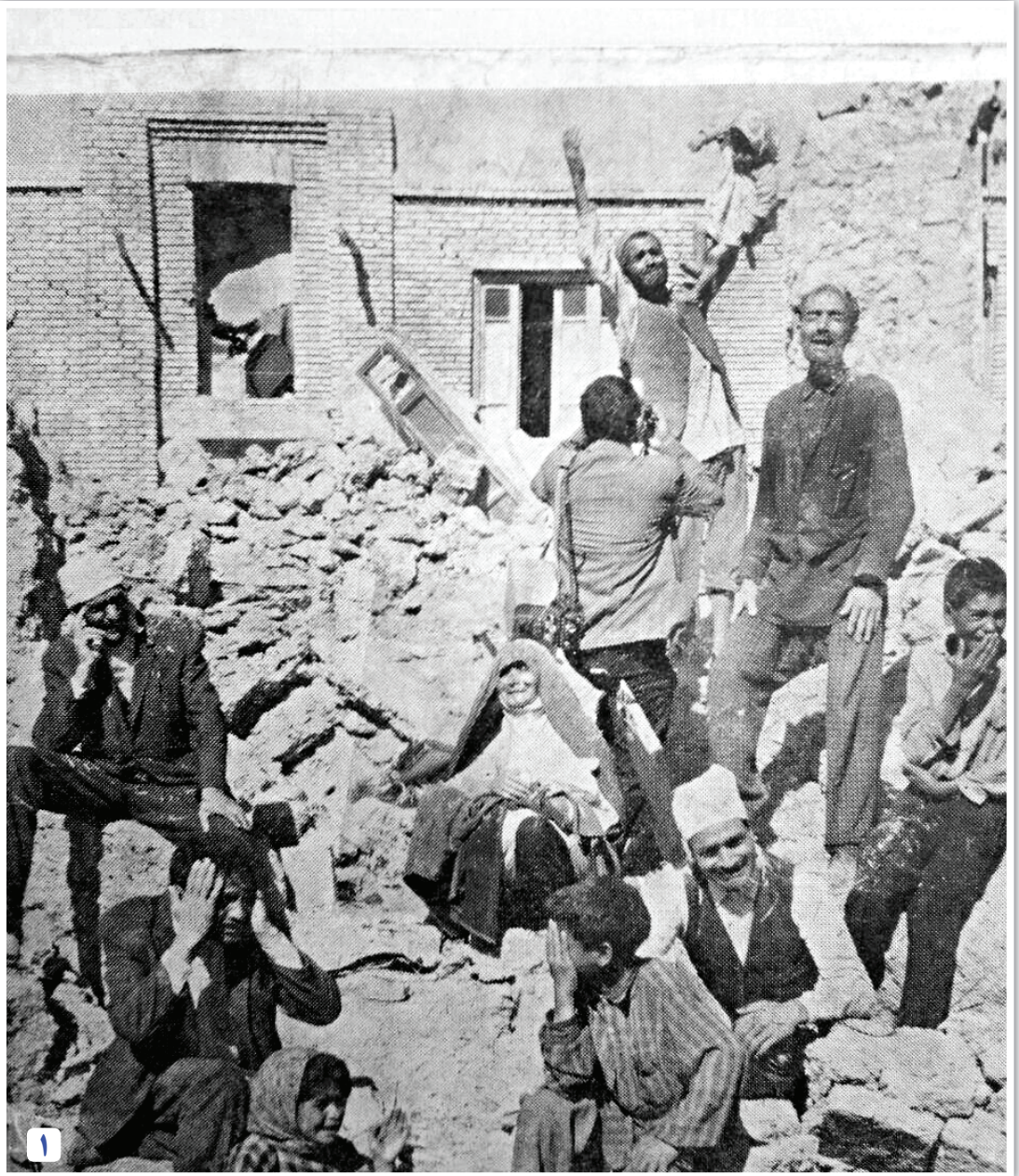


پنجشنبه
۱۵ شهریور ۱۳۴۷
۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۴۹
۶ اگوست ۲۰۱۸

همیشه با مردم

ویژه نامه همایش «جهاد دائمی به سبک ولی»





همیشه با مردم

ویژه نامه همایش «جهاد دائمی به سبک ولی»

گرامیداشت پنجاهمین سالگرد امداد جهادی روحانیون و مردم انقلابی به زلزله‌زدگان خراسان

صاحب امتیاز:	هیئت تحریریه:	جبهه فکری فرهنگی انقلاب
«مؤسسه فرهنگی قدس»	محمد کامران، مهدی احمدیان،	اسلامی خراسان رضوی
وابسته به آستان قدس رضوی	احمد عسکری، علیرضا سابقی	مدیر فنی و هنری:
سردبیر:	با همکاری:	محمد قاضی زاده
محمدجواد میری	دفتر مطالعات جبهه فرهنگی	گرافیک و صفحه‌آرایی:
دبیر ویژه نامه:	انقلاب اسلامی (راه)	ابوالفضل رضازاده
مسعود نبی دوست		

۱ تصویری غم‌بار از مردی که پیکر کودکی را بر دست گرفته ۵ از شهر جز ویرانه‌ای باقی نمانده است

۲ همه چیز ویران شده، نه خانه‌ای مانده و نه اثاثیه‌ای ۶ مزار سلطان محمد عابد از معدود ابنیه باقی مانده است

۳ کشتگان اگر دسته‌جمعی دفن نمی‌شدند بیماری همه‌گیر می‌شد ۷ همه به دنبال پیکر عزیزانشان می‌گردند

۴ معدود کشتگانی بر دوش عزیزانشان دفن می‌شوند ۸ روحانیون محلی برای تمشیت امور کافی نبودند

